

فواید واژگانی دیوان غیاث‌الدین کججی

مسعود راستی‌پور*

چکیده

از آنجا که خواجه‌شیراز کججی را نمی‌توان از شعرای فارسی‌گوی طراز اول به شمار آورد و در دیوان او نشانه‌ای از چیرگی اش بر زبان فارسی دیده نمی‌شود، کاربرد واژگان با معانی تازه در شعر او را می‌توان حمل بر ناآگاهی اش از معانی این واژگان کرد. از سوی دیگر، حضور برخی کاربردهای کم‌تر شناخته‌شده، یا کاربردهایی که در دوران شاعری او از رواج افتاده بوده‌اند، در دیوان وی، نشانه‌ای است از انس خواجه‌شیراز با اشعار سرایندگان بزرگ معاصر و متقدم بر او. از همین روی، بررسی معانی تازه یا نادر واژگان در دیوان او، گاه به روشن شدن معانی این واژگان در آثار دیگر گویندگان فارسی‌زبان کمک می‌کند.

واژه‌ها و ترکیب‌های ویژه دیوان غیاث‌الدین کججی به سه گروه تقسیم می‌شوند: نخست - واژگان فارسی که یکی از کاربردهای آنها پیش از سده هشتم از رواج افتاده بوده و کججی از کاربرد نارایج آنها بهره برده است. دوم - واژگانی که کاربرد نارایجی دارند و یکی از شواهد اندک‌شمار آنها در دیوان کججی یافت می‌شود. سوم - مفردات و ترکیب‌های عربی، که ساخت صرفی آنها با معنایی که کججی از آنان اراده کرده است تناسب ندارد.

کلیدواژه‌ها: دیوان غیاث‌الدین کججی، واژگان کم‌کاربرد، رشته، انجاد، جنابت،

علی‌الاجمال

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۱۸

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی / Rasti.masoud@gmail.com

مقدمه

گسترش و تکمیل گنجینه واژگان زبان فارسی، از منظر تاریخی، جز با بررسی تمامی متون این زبان و استخراج واژگان آنها امکان‌پذیر نیست. بی‌گمان در این فرایند برخی از متون، از نظر سهم و ارزش، بر متون دیگر تقدم دارند؛ با این حال نمی‌توان نقش متون کم‌اهمیت‌تر را در این امر نادیده گرفت. از این روی بایسته است که هر متنی، پس از تصحیح، از این نظر بررسی شود. در این گفتار دیوان غیاث‌الدین کُججی را از این دید بررسی خواهیم کرد.

الف. واژگان فارسی که یکی از کاربردهای آنها پیش از سده هشتم از رواج افتاده بوده، و کججی از کاربرد نارایج آنها بهره برده است:
الف. ۱. اگر

یکی از کاربردهای این حرف ربط - به جز وابسته‌سازی - که ظاهراً تا پیش از سده هفتم از رواج افتاده بوده، همپایه‌سازی (معادل «یا») است. شمس قیس رازی (۱۳۶۰: ۳۰۸-۳۰۹) از این کاربرد به عنوان یکی از موارد «تغییر الفاظ از منهج صواب» یاد کرده است و آن را، به قرینه یافته شدن در شعر انوری، ویژه اهالی سرخس می‌داند. از این گفته می‌توان دریافت که چنین کاربردی در نظر او نامعمول و حتی نادرست می‌نموده است. بیشترین کاربرد «اگر» همپایه‌سازی را در شاهنامه می‌توان یافت. این کاربرد در دیوان غیاث‌الدین کججی دو بار یافته می‌شود:

تا دل اسیر حلقه زنجیر زلف توست بر من ز محنت تو چه گویم چه‌ها رسد،
گر بر سرم ز جور تو تیغ جفا فتد گر بر دلم ز هجر تو تیر بلا رسد
(ابیات ۵۸۵ و ۵۸۶)

روز وصلت را دلم یک دم شمرد ار ساعتی

یک شب از هجرت فزون از صد شب یلدا گرفت

(بیت ۶۸۲)

الف. ۲. راست

کاربرد «راست» به عنوان قید (به معنی «بعینه، دقیقاً») تا پیش از سده هفتم نسبتاً رایج

بوده است و از آن پس کمتر یافته می‌شود. در دیوان غیاث‌الدین کججی دو بار این کاربرد به چشم می‌خورد، که هر دو بار مشکوک است. نخستین مورد این است:

تا دهد قدّ یار را نسبت راست شاعر به سرو بستانی
(بیت ۷۳۶)

در این بیت «راست» می‌تواند صفت «شاعر» به شمار رود و «شاعر راست» به معنی «شاعر معتدل طبع» باشد. در این برداشت دو ایراد وجود دارد: نخست آن‌که کاربرد صفت «راست» به معنی «کسی که قریحه سالمی دارد»، تا جایی که جست‌وجوی نگارنده نشان می‌دهد، بی‌سابقه است؛ دوم آن‌که تشبیه قد معشوق به سرو در شعر نزدیک به تمامی شاعران فارسی‌گوی (چه خوش‌قریحه و چه کژطبع) یافته می‌شود، و منحصر کردن این امر به شاعران خوش‌قریحه، اگرچه از کججی بعید نیست، بی‌روی است.

از سوی دیگر، اگر «راست» را قید و به معنی «دقیقاً» در نظر بگیریم، همچنان کاربرد این واژه چندان دقیق و به‌جا نیست و ظاهراً تنها برای پر کردن وزن، و البته ساختن ایهام تناسب، آمده است. اما کاربرد فراوان قید «راست» در کنار ادات تشبیه در اشعار قدما، این احتمال را تقویت می‌کند که کججی، به قیاس کاربرد این قید در تشبیه، آن را در جای نامناسبی به کار برده باشد؛ در واقع او - به فرض درستی این حدس - به کارکرد معنایی این قید در جمله توجهی نداشته، و تنها متوجه استفاده از آن در هنگام تشبیه بوده است. شواهد این کاربرد بسیار است و در اینجا به دو مورد بسنده می‌شود:

فاخته راست بکردار یکی لعبگرس درفکنده به گلو حلقه مشکین رسنا
(منوچهری، ۱۳۸۱: ۱)

به نهاد و خو و صورت به پدر مانند راست پسر آنست پدر را که بماند به پدر
(فرخی، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

افزون بر این، ایهام مورد نظر کججی نیز در شعر پیشینیان او به کار رفته است و به احتمال نزدیک به یقین، کججی این ایهام را از شعر دیگران به وام گرفته است:

سرو آزاد به بالای تو می‌ماند راست لیکنش با تو میسر نبود رفتاری
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

ناگفته نماند که شواهد تأثیرپذیری از اشعار سعدی در دیوان کججی بسیار است (برای

مثال نک: ابیات ۲۳۰۸ تا ۲۳۱۱ دیوان) و از این روی احتمال آن که کججی هنگام بازسازی ابهام تناسبی که در اشعار سعدی دیده بوده است، دچار لغزش شده باشد، وجود دارد.^۱

دومین کاربرد قید «راست» در دیوان کججی از این قرار است:

[راست] چون عاشق و معشوق سوی حضرت گه نیاز آورم و گه ز سر ناز آیم

(بیت ۱۰۷۰)

آن گونه که پیداست، واژه نخست این بیت از دستنویس افتاده بوده و مصححان آن را به قیاس افزوده‌اند. اگرچه کاربرد «راست» در این بیت کاملاً به جا و به قاعده است، اما احتمال آن که صورت اصیل بیت این گونه نبوده باشد بسیار است.

۱. نمونه این نوع بازسازی نادرست عبارت‌های سعدی را باز هم در اشعار کججی می‌توان یافت. ابیات نخست و دوم دوم قطعه ۶۹ از این قرارند:

کی بود فرصت آن کز در تو باز آیم بر سر کوی تو چون باز به پرواز آیم

لیک چون تافته‌ام روی ز فرموده تو بازگو تا به چه رومن ز درت باز آیم؟

در مصراع نخست به نظر می‌رسد که شاعر به جای آن که بگوید «کی بود فرصت آن که به در تو باز آیم»، در تنگنای وزن «از» را به جای «به» به کار برده است؛ اما در بیت چهارم که تنگنای وزن وجود ندارد چرا «به» نیآورده است؟ در صورت حاضر، به نظر می‌رسد که شاعر در پی فرصتی است تا از در معشوق بازگردد و از او دور شود! اما توجه به این ابیات موضوع دیگری را روشن می‌کند:

خرامان از درم باز آکت از جان آرزو مندم به دیدار تو خوشنودم به گفتار تو خرسندم

(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۲۸)

بخت پیروز که با من به خصومت می‌بود بامداد از در من صلح‌کنان باز آمد

(همان، ۳۰۹)

آن گونه که پیداست، در این ابیات از بازگشتن معشوق/مطلوب به «باز آمدن از در» (بار دیگر از در به درون خانه وارد شدن) تعبیر شده است. در واقع در این ابیات، کسی که خود در خانه است، آرزو دارد که دیگری به نزد او بازگردد، و این آرزو را با عبارت «از درم باز آ» بیان می‌کند. اما در ابیات کججی، کسی که بیرون از خانه است، آرزو دارد که به خانه دیگری برود، و باید این آرزو را به شکلی جز «می‌خواهم از در تو باز آیم» بیان کند؛ اما کججی به این تفاوت توجهی نکرده و ابیات خود را دچار ایراد دستوری ساخته است.

کاربردهایی مشابه آنچه را که از سعدی نقل شد در اشعار دیگر شعرای پیش از کججی نیز می‌توان یافت (برای مثال در اشعار سیف فرغانی یا عراقی)؛ اما با توجه به آن که تأثیر سعدی در شعر کججی کاملاً آشکار است و کاربرد مورد نظر در شعر سعدی فراوان است، به نظر می‌رسد که کججی این تعبیر را از او به وام گرفته باشد (از آقای میلاد عظیمی، که با اشاره به ابیات سعدی سرخ این گره را به دست نگارنده داد، بسیار سپاسگزارم).

۲. با توجه به تناسب آوایی «باز» با «نیاز» و «ناز»، همچنین التزام «باز» در سه بیت پیشین این غزل، به احتمال بسیار زیاد آنچه از ابتدای این بیت افتاده است، «باز» است، و نه «راست» (از پژوهشگر گرامی، بابک سلمانی، که این نکته را به نگارنده گوشزد کرد بسیار سپاسگزارم).

ب. واژگانی که کاربرد نارایجی دارند و برخی از شواهد اندک‌شمار آنها در دیوان کججی یافته می‌شوند:

ب. ۱. خالی

ظاهراً قدیم‌ترین جایی که در آن به کاربرد «خالی» به معنی «دور، برکنار» اشاره شده است، شرح غزلهای حافظ از حسینعلی هروی است (هروی، ۱۳۸۱: ۱۰۳۰/۲)، در شرح این بیت:

الا ای طوطی گویای اسرار مبادا خالیست شکر ز منقار
او برای روشن ساختن معنی این واژه، شاهی از داستانهای بیدپای به دست داده است و پس از آن کاربرد مشابه واژه «تهی» در بیتی از نظامی را نشان داده است (نک: همانجا). افزون بر «تهی»، دیگر معادل «خالی»، یعنی «پرداخته/پردخته» هم کاربردی مشابه دارد: شدند انجمن دیو بسیار مر که پرداخته مانند ازوتاج و فر (فردوسی، ۱۳۸۶: یکم/۳۶)

در دیوان کججی کاربرد «خالی» به معنی «دور، برکنار» در این ابیات به چشم می‌خورد:

گر نظر محروم ماند از دیدن دیدار تو نیستم خالی ز تو، نقش خیالت با من است
(بیت ۱۰۳۲)

جز خیالش که دمی از کججی خالی نیست کس ندیدم که دهد در غم او یاری من
(بیت ۱۴۸۹)

تا در تن کججی نفسی باشد از حیات خالی نباشد آن نفس از گفت‌وگوی تو
(بیت ۱۵۷۳)

در بیت اخیر، اگر نهاد مصراع دوم را «آن نفس» در نظر بگیریم، «خالی» در معنی رایج خود به کار رفته است؛ ولی اگر نهاد مصراع دوم «کججی» باشد، «خالی» به معنی «دور، برکنار» خواهد بود.

خالی نمی‌شود ز دل و دیده‌ام دمی نقش خیال دوست، که در جان مصور است
(بیت ۲۰۰۰)

ب. ۲. رشته

ظاهراً شباهت ظاهری و معنایی دو واژه «رشته» و «رسته» موجب شده است که این دو

واژه در دوره‌ای به جای یکدیگر به کار روند. در اشعار خواجهی کرمانی، می‌توان مواردی یافت که در آنها «رسته» به جای «رشته» به کار رفته است:

به دیده رسته‌های درّ شهوار کنم در بارگاه خواجه ایشار
(خواجو، ۱۳۵۰: ۱۸)

در نسخه‌بدل این بیت، به جای «رسته»، «رشته» آمده است.

که هر گوهر که در آن بحر دیدم روان در رسته‌مژگان کشیدم
(همان، ۲۸۴)

چشم خواجو چو سر درج گهر بگشاید از حیا آب شود رسته‌دّر عدنی
(خواجو، ۱۳۳۶: ۳۴۸)

چو آن خورشید تابان را به وقت صبح یاد آرم

ز چشم اخترافشانم بیفتد رسته‌پروین
(همان، ۷۴۵)

اگرچه احتمال آن‌که در تصحیح این ابیات اشتباهی رخ داده باشد کاملاً مردود نیست، به نظر می‌رسد که تکرار این کاربرد، در دو اثر متفاوت، قرینه‌ای است بر آن‌که این خطا از سوی شاعر رخ داده است. از سوی دیگر، در آثار خواجو کاربرد «رسته» نیز در معنای «عقد» به چشم می‌خورد (در یک مورد با نسخه‌بدل «رسته»؛ نک: خواجو، ۱۳۸۷: ۵) و به درستی نمی‌توان دانست که کدام یک از این دو کاربرد، حاصل اشتباه یا تصرف کاتبان است. این احتمال را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که خواجو خود در کاربرد این دو واژه دچار دوگانگی بوده باشد.

تا آنجا که جست‌وجوی نگارنده نشان می‌دهد، حدیقه الحقیقه قطب‌الدین محمدبن مطهر بن احمد جام نامقی (۵۷۷-۶۶۷ق) قدیم‌ترین جایی است که در آن، دو واژه «رسته» و «رسته» با یکدیگر آمیخته شده‌اند:

«ایشان را در شهر شریعت به بازار غیرت برآید و به رسته^{*} عبرت فرورید و بر سر

چهارسوی حقیقت بر دار امتحان کنید...»

* نسخه‌ها: به رشته. مؤلف در همین باب - سطور پایانی فصل اول - این اصطلاح و

مضمون را به کار برده (یادداشت مصحح در پاورقی) (قطب‌الدین محمد، ۱۳۹۰: ۹۶).

عبارت مورد استناد مصحح از این قرار است:

«نفس اماره را به قید عبودیت بنشانند تا در رسته بازار شریعت بی‌زحمت بماند، و مترصد بر جاده مراقبه بنشیند...» (همان، ۹۲).

با این حال، در جای دیگری از این متن، واژه «رشته» در معنی «راسته، سوق» به کار رفته و از نظر مصحح دور مانده است:

«و از دارالضرب شریعت و بیاع‌خانه طریقت... نقود مایه‌دار تمام‌عیار به صحرا آورد، و بر الواح علم و حکمت صرافان بازار شریعت و ناقدان رشته طریقت... ریخت تا بر محک معنی زنند...» (همان، ۲۲۹).

آنگونه که پیداست، در دستنویس‌های این کتاب، دو بار «رشته» به معنی «راسته» آمده است و یک بار «رسته» به این معنی. به نظر می‌رسد که آمیخته شدن معنی «رشته» و «رسته» در گفتار گویندگان سده‌های هفتم و هشتم، شواهد دیگری هم از کاربرد «رشته» به معنی «راسته، سوق» دیده می‌شود:

در رشته عاشقی سر رشته تو / کس باز نیافته‌ست (شاید: نتافته‌ست) الا آتش
(فریدالدین احوّل، ۱۳۸۱: ۲۵۰)

در این مصطبه باده‌نوشی کنم / در این رشته گوهر فروشی کنم
(عماد فقیه، ۲۵۳۷: ۱۰۹)

در رشته جمال تو هر دل که عاشق است / جانی به یک نظر دهد و بس گران دهد
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۹۴)

با وجود شواهد یادشده، همچنان جای این تردید هست که شاید تبدیل «رسته» به «رشته»، حاصل لغزش کاتبان باشد (اگرچه در شعر فرید احوّل میان دو «رسته» جناس تام هست و در شعر عماد فقیه نیز «رسته» ایهام تناسب دارد). اما شواهدی که در دیوان غیاث‌الدین کججی یافته می‌شود، وجود این واژه را به معنی مورد نظر تقریباً قطعی می‌کند. نخست به ابیات مورد نظر بنگریم:

سود سره در رشته سودای تو کردیم / دادیم سر و عشق خریدیم دگر بار
(بیت ۱۴۴۵)

نقد قلبم تا سزای رشته عشقت شود خواهدش در آتش سودا کجج بگداختن
(بیت ۱۹۱۶)

در رشته سودای او بر حلقه زلفش گذر چندین هزاران دل نگر آنجا به مو آویخته
(بیت ۱۹۲۰)

ابیات یادشده، جزو اشعاری هستند که تنها در دستنویس راشدافندی وارد شده‌اند و دستنویس خلاصه الاشعار ضبط آنها را نشان نمی‌دهد. با این حال دستنویس راشدافندی، با وجود کم‌نقطه بودن، در هر سه مورد نقطه‌های این واژه را به‌دقت نهاده است. افزون بر این، ایهام تناسبی که در سومین شاهد میان «رشته» با «حلقه» و «زلف» ایجاد شده است، نشان می‌دهد که در این شاهد نمی‌توان «رشته» را به «رسته» تغییر داد، و به احتمال نزدیک به یقین، شاعر خود این واژه را به معنی «راسته، سوق» به کار برده است.

آخرین نکته‌ای که یادکرد آن در اینجا سودمند می‌نماید، دربارهٔ بی‌تی از حافظ است. آنگونه که جست‌وجوی نگارنده نشان می‌دهد، در دیوان حافظ هیچ‌گاه «رسته» به معنی «راسته، سوق» به کار نرفته و به‌جای آن «بازار» آمده است؛ اما به نظر می‌رسد که او نیز در بی‌تی «رشته» را به این معنی (البته به عنوان معنی ایهامی، نه معنی اصلی) به کار برده است:

طره شاهد دنیی همه بندست و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱/۵۹۲)

تداعی چنین مضمونی که «عارفان بر سر این رشته نزاع نمی‌جویند» در ذهن شاعر، هنگامی که «رشته» به معنی «راسته، سوق» هم باشد، بسیار طبیعی‌تر خواهد بود؛ به‌علاوه حافظ در ابیات دیگری نیز جهان را به «بازار» تشبیه کرده است (قس. درین بازار اگر سودی ست با درویش خرسند است...؛ نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان...). و معنی ایهامی مصراع دوم بیت مورد نظر، طنز زیبایی دارد: عارفان بر سر این راسته (جهان) با هم گلاویز نمی‌شوند!

ب. ۳. گویا

کاربرد آشنای «گویا»، به عنوان قید و در بیان تردید و احتمال است؛ اما برخی از شعرا این واژه را به عنوان ادات پرسش نیز به کار برده‌اند:

گویا هرگز چنین پیرایه‌ای شاخ را از گل صبا بردست بست؟
(سیف‌الدین فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۷۹)

گویا دود کدامین دل آشفته مرا به کمند سر زلف تو گرفتار آورد؟
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

علاوه بر این، «گوی» نیز چنین کاربردی داشته است:

گوی آن دور ببینم که تو یک بار دگر مست و مخمور از آغوش و برم برخیزی؟
(سیف‌الدین فرغانی، ۱۳۶۴: ۴۳۴)

گوی آن دولت کجا شد کز سر لطف و کرم با منت هر ساعتی بودی خطاب مستطاب؟
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۲۳)

کاربرد «چه گوی» در جملات پرسشی رایج است، و بر اساس آن می‌توان به چگونگی کاربرد «گوی» و «گویا» به عنوان ادات پرسش پی برد:

چه گوی با تو درگیرد که از بندی برون آیم؟ غمی با تو فروگویم دمی با تو برآسیم
(انوری، ۱۳۷۶: ۲/۸۹۴)

ظاهر عبارت آن است که شاعر در این ابیات قصد دارد که نظر مخاطب را درباره موضوع پرسش خویش بدانند؛ اما در واقع او نه در پی پاسخ درست، که غالباً در پی بیان آرزو و برانگیختن همدلی مخاطب است، و تنها پاسخی که از او می‌خواهد «آری» است. امروز همچنان در گفتار فارسی‌زبانان این کاربرد رایج است (از مصدر «گفتن» و خطاب به سوم شخص مفرد): تو می‌گی می‌تونیم...؟

در دیوان غیاث‌الدین کججی نیز یک بار این کاربرد دیده می‌شود:

گویا باشد که راند باز با وصلت کجج این ستم‌هایی که از دست فراق دیدم
(بیت ۲۰۵۰)

ب. ۴. همیشه

مشهورترین شاهد کاربرد «همیشه» به همراه فعل منفی، این بیت از حافظ است:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱/۶۸)

ظاهراً نخستین بار قاسم غنی مصراع دوم این بیت را چنین خوانده است: که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست؛ شارحان دیوان حافظ نیز همین نظر را پذیرفته‌اند (نک: هروی،

۱۳۸۱: ۱/ ۱۱۸؛ خرمشاهی، ۱۳۷۹: ۱/ ۲۰۵؛ حمیدیان، ۱۳۹۲: ۱۰۲۱).^۱ هروی درباره این این مصراع می‌گوید:

صورت «آتشی که نمیرد همیشه...» صحیح نیست، زیرا قید همیشه برای فعل اثباتی است و فعل نفی با قید هرگز می‌آید (هروی، همانجا).

محمدرضا ترکی، در مقاله‌ای آرای حافظ‌پژوهان درباره این بیت را یاد کرده و به نقد آنها پرداخته است (ترکی، ۱۳۹۴: ۶۷-۷۲). وی در مقاله یادشده با یادکرد شواهد متعددی از دیگر متون، کاربرد «همیشه» به معنی «هرگز» را به اثبات رسانده است. در دیوان غیاث‌الدین کججی نیز شاهی از کاربرد «همیشه» به معنی «هرگز» به چشم می‌خورد: همیشه کنج‌نشینان عالم کرم‌ت نگشته ملتفت گنج شایگان وجود (بیت ۴۴۰)

ج. واژگان و ترکیب‌های عربی، که ساخت صرفی آنها با معنایی که کججی از آنان اراده کرده است تناسب ندارد:

ج. ۱. انجاد

این واژه را در دو بیت از اشعار خواجه‌شیرازی می‌توان یافت:

افلاک را خدای برای تو آفرید انجاد خلق بهر تو کرد آفریدگار (بیت ۳۵)

ز اول انجاد بر لوح وجود ترجمان کن فکان آمد قلم (بیت ۷۴۰)

در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که این واژه گشته «انجاد» است و باید آن را به قیاس تصحیح کرد؛ اما چند نکته موجب می‌شود که کاربرد این واژه را، در این معنی، از سوی خود شاعر بدانیم:

۱. «انجاد» نسبت به «ایجاد» ضبط دشوارتری به شمار می‌رود و آمدن آن در دو بیت، برای اشاره به مضمونی یکسان (آفرینش)، احتمال گشته بودن آن را کاهش می‌دهد. افزون بر این، واژه «ایجاد» در دیوان کججی یافت نمی‌شود و کاتب در هر دو مورد نقطه‌های «انجاد» را به دقت نهاده است.

۱. ظاهراً حمیدیان نظر قاسم غنی درباره این بیت را، که مطابق نظر خود اوست، وارونه دریافته و خوانش غنی را مردود دانسته است!

۲. کاربرد واژگان عربی، در معنایی متفاوت با معنای اصلی آنها، همچنین متفاوت با معنایی که در فارسی رواج دارد، در شعر دیگر شاعران نیز نمونه‌هایی دارد. برای مثال در این بیت:

در دویسی دان مشقّت و تمییز در یکی یکی ست رستم و حیز
(سنایی، ۱۳۸۲: ۳۵)

«مشقّت» به جای «اشتقاق» یا «انشقاق» به کار رفته است. همچنین در این بیت:
تارخ و زلف دلبران و صّاف به گل و مشک اشتباه کند
(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۶۰)

به شرط درستی ضبط، «اشتباه» به جای «تشبیه» به کار رفته است. نیز در این بیت:
هزار جای مرا ابر بیش سجده برد اگر به دست تو من ابر را کنم اشباه
(ازرقی، ۱۳۳۶: ۸۶)

«اشباه» به جای «تشبیه» به کار رفته است. افزون بر این، نمونه‌های دیگری هم از کاربرد خلاف قیاس واژگان عربی در شعر کججی می‌توان یافت.

۳. در مجموعهٔ رسائل و مصنفات کاشانی نیز «انجاد» به معنی «به وجود آوردن» دیده می‌شود:

«آب اشارت است به علم و حکمت، که بحسب صفاء استعداد اولی و سابقهٔ عنایت ازلی، شخصی را بخشیده باشند و قوّت قبول آن در وجود او نهاده، تا بواسطهٔ فیض نفسی کامل برو ظاهر گردد و از قوّت به فعل آید و سبب حیات حقیقی او شود... و تا این معنی در نهاد او مرکوز نبود، هیچ کاملی درو انجاد نتواند کرد، چنانکه آب آهن و سنگی را احیا نکند» (کاشانی، ۱۳۸۰: ۴۷۷).

با توجه به آنچه گفته شد، کمتر تردیدی می‌توان داشت که غیاث‌الدین کججی، «انجاد» را به معنی «به وجود آوردن» به کار برده است. معنی مورد نظر، می‌تواند برگرفته از یکی از این معانی باشد: الف. «انجاد» به معنی «بلند گشتن» (مقابل «در زمین فرورفتن»؛ نک: زبیدی، ۱۳۸۵ق: ۹/۲۰۶)، که به صورت متعدی به کار رفته است (به معنی «بلند کردن/ از خاک بیرون کشیدن»؛ ب. «نجد» به معنی «آشکار شدن» (همان، ۹/۲۱۲)؛ ج. «نجد» به معنی «بیرون آمدن (از خاک)» (ابن منظور، ۱۴۱۲ق: ۴۷/۱۴).

ج. ۲. جنابت

به نظر می‌رسد که خواجه‌شیرین این واژه را در معنی «در جنب کسی / چیزی بودن» به کار برده است:

من از جنابت دوزخ دگر نیندیشم جناب حضرت تو چون بود جنان وجود
(بیت ۴۵۷)

جناسی که میان «جنابت»، «جنب» و «جنان» وجود دارد، درستی ضبط این واژه را تقریباً قطعی می‌کند. معانی رایج این واژه، در اینجا ظاهراً مناسبتی ندارند. اگرچه می‌توان به قیاس «جنابت دنیا» یا «جنابت ظلم» که در اشعار دیگران به کار رفته‌اند، «جنابت دوزخ» را نیز «آلوده بودن به دوزخ» در نظر گرفت، اما این تعبیر دقیق و مناسب نیست؛ در واقع دوزخ نتیجه و کيفر آلودگی است، نه نوعی از آلودگی. کاربرد «جنابت»، به معنی مورد نظر را، در جای دیگر نیز می‌توان دید (به شرط صحت متن):

«چون امر مستور ظاهر شد، و نسیم آثار ایجاد شگوفه چهره آدم را از غنچه خلعت، بر شاخچه خلافت بشگفانید، و او را بر جنابت نجابت دوش ملایکه در مهد عزت، به صدر جنت بردند [اصل: بودند]، و حوا علیها السلام برای استیناس و آرام او از پهلوی عزت چپ بیرون گرفت و آن روز جمعه بود» (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۱۰/۱).

در اینجا نیز «جنابت» با «نجابت» جناس قلب ساخته است.

ج. ۳. شامل

این واژه نیز در دیوان غیاث‌الدین کججی، بر خلاف معنی رایج، به معنی «همه، جمیع» به کار رفته است:

آنجا که ذکر شاهی و جود تو می‌رود بهر سماع گوش نهد شامل ملک
(بیت ۵۱۶)

ج. ۴. علی‌الاجمال

این ترکیب را خواجه‌شیرین به معنی «به جمله» به کار برده است:

نویسد عاطفت و مژده سلامت داد سپهر عرصه آفاق را علی‌الاجمال
(بیت ۵۴۴)

می‌توان تصور کرد که این ترکیب در معنای رایج آن، یعنی «به‌طور خلاصه»، به کار رفته است؛ در این صورت چنین قیدی زائد است و تنها به قصد پر کردن وزن و ساختن قافیه به کار رفته. مطابق سنت مادحان، انتظار می‌رود که در این بیت به «تمام آفاق» نوید و مژده داده شده باشد.

منابع

- ابن منظور (۱۴۱۲ق). لسان العرب. نسقه و علق علیه و وضع فهارسه علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی - مؤسسة التاریخ العربی.
- انوری، محمدبن محمد (۱۳۷۶). دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۴). «قید زمان همیشه در زبان فارسی»، دستور، ش ۱۰، ص ۶۵-۷۸.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵). دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲). شرح شوق، تهران: قطره.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۹). حافظ‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- خواجه‌ی کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی (۱۳۳۶). دیوان اشعار، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران: کتابفروشی محمودی.
- _____ (۱۳۵۰). گل و نوروژ، به کوشش کمال عینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۷). روضه الانوار، به کوشش محمود عابدی، تهران: میراث مکتوب.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس (۱۳۶۰). المعجم فی معاییر اشعارالعجم، به تصحیح محمدبن عبد‌الوهاب قزوینی؛ با مقابله و تصحیح مدرّس رضوی. تهران: زوّار.
- زبیدی، محمد مرتضی‌الحسینی (۱۳۸۵ق). تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت: وزارة الارشاد و الانباء.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵). غزلهای سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
- سلمان ساوجی، سلمان‌بن محمد (۱۳۸۲). کلیات سلمان ساوجی، به کوشش عباس‌علی وفایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۰). دیوان، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- _____ (۱۳۸۲). حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، به تصحیح و با مقدمهٔ مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- سیف‌الدین فرغانی (۱۳۶۴). دیوان، با تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوسی.
- عماد فقیه، عمادالدین علی کرمانی (۲۵۳۷). پنج گنج، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۷۸). دیوان، به تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فریدالدین احوال (۱۳۸۱). دیوان فریدالدین اصفهانی (اسفراینی)، به کوشش محسن کیانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قطب‌الدین محمدبن مطهرین احمد جام نامقی (۱۳۹۰). حدیقه الحقیقه، مقدمه، تصحیح و توضیح حسن نصیری جامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۰). مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، به تصحیح مجید هادی‌زاده، تهران: میراث مکتوب.
- کججی، غیاث‌الدین (۱۳۹۵). دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات مسعود راستی‌پور، احسان پورابریشم، تهران: میراث مکتوب.
- منوچهری دامغانی، احمدبن قوص (۱۳۸۱). دیوان، به تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- منهاج سراج، ابوعمرو منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین محمد (۱۳۴۲). طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- هروی، حسینعلی (۱۳۸۱). شرح غزلهای حافظ، تهران: فرهنگ نشر نو.

منابع دیجیتالی

- پیکره متون فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نرم‌افزار «درج ۳».
- نرم‌افزارهای «نور».